

گزارش

ما را بکشید ولی با ما بای احترامی سخن نگویید

بهبهانی را در خانه‌اش کشتند

سیدمحمد ناظم‌زاده

اولین باری که نام مرحوم بهبهانی در امور سیاسی به میان آمد در جریان تحریم تنباکو در سال ۱۳۰۹ قمری بود که بنا بر اقوال برخی مورخان، ایشان در تحریم تنباکو با سایر علما همراهی نداشت و در پاسخ اعتراض چند نفر از روحانیو با صراحت گفت: «من مجتهدم و به تکالیف شرعی خود آشنا هستم.» اما شهرت اصلی این روحانی به دوران مشروطه برمی گردد که او را در زمره رهبران مذهبی این جنبش می‌شمردن. این فقیه مبارز در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در نجف اشرف به دنیا آمد. از کودکی در نجف اشرف مشغول تحصیل علوم دینی شد و در محضر عالمان بزرگی همچون میرزای شیرازی، سیدحسین کوه‌کمرای و شیخ رازی به تحصیل پرداخت و پس از نیل به مقام اجتهاد، در سال ۱۲۹۵ قمری به ایران مهاجرت کرد و به جای پدرش منصب دینی و اجتماعی را عهده‌دار شد. ایشان در فقه تالیفی دارند به نام رسائل و مسائل که شامل ۲۵ رساله فقهی است و هر کدام مربوط به یک موضوع فقهی است.

فنالیت‌های سیاسی

آیت‌الله بهبهانی در جریان مشروطه همواره همراه دیگر علمای مشروطه‌خواه بود. زمانی که محمدعلی شاه به پادشاهی رسیده بود حاضر به قبول قانون نبود، اما با شورش‌های مردم تبریز، تهران و دیگر شهرها و حمایت عالمان نجف از قانون اساسی، سرانجام آن را تایید و امضا کرد. اما همچنان درصدد انتقام‌جویی و برانداختن اساس مشروطیت بود تا جایی که نیروهای دولتی به مجلس حمله کردند. هنگامی که خبر حمله به مجلس در شهر منتشر شد، آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله طباطبایی خود را به مجلس رساندند تا از درگیری و خونریزی جلوگیری کنند که نیروهای نظامی دولت، به سخن کسی توجه نکردند و با نیروهای مجاهدین درگیر شدند. در این درگیری، جمعی از مشروطه‌خواهان کشته شدند و



آیت‌الله بهبهانی و فرزندش به همراه آیت‌الله طباطبایی را دستگیر کردند و بهبهانی و فرزندش سیدمحمد بهبهانی را به شدت مجروح کردند و بسیار به آنان توهین و بی‌احترامی کردند و نزد محمدعلی شاه بردند. آیت‌الله بهبهانی با آنکه در جنگ آن ظالمان بود، خطاب به شاه گفت: «ها را بکشید ولی با ما بی‌با احترامی سخن نگویید.» مرحوم بهبهانی به دستور شاه به عتاب تبعید شد و پس از فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان و سقوط محمدعلی شاه، در میان استقبال بی نظیر مردم و با کمال احترام وارد تهران شد. اما در زمانی که حکومت به دست مشروطه‌خواهان نیز بود با بهبهانی خوب برخورد نشد زیرا در مجلس دوم که نمایندگان به دو گروه تندرو و میانه‌رو تقسیم شدند، بهبهانی به حمایت از میانه‌روان برخاسته بود.
دلیل حمایت آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی از میانه‌روان هم این بود که حزب دموکرات و حزب اعتدالیون، دو حزب عمده این مقطع از تاریخ کشور بودند. رهبران حزب دموکرات در مقابل، آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله طباطبایی و اکثر روحانیون و عالمان بزرگ، عضو یا حامی حزب اعتدالیون بودند.

دیدگاه‌های روحانیون مشروطه‌خواه با نظرات دموکرات‌ها اختلاف اساسی داشت و این، موجب اختلاف و درگیری در مجلس و خارج از آن شد و اوضاع کشور را متشنج کرده بود. روشنفکران وابسته همواره سعی می‌کردند روحانیون و عالمان دینی را از صحنه اداره کشور خارج سازند.

روحانیون و رهبران دینی نهضت دموکرات‌ها را مورد کشته شدن شاه و تاکید کردند مقصود ما از حریت، آزادی از ظلم و ستم کارگزاران دولتی است نه خروج از تعهدات و تقیدات الهی و شرعی. بنابراین مراجع نجف حکم به انحراف مسلک تندروان دادند. و چون رهبران دموکرات بهبهانی را واسطه این اقدام می‌دانستند و علاوه بر این، بهبهانی به دلیل نفوذ و قدرت اجتماعی که داشت، مانع رسیدن دموکرات‌ها به اهداف‌شان بود، لذا کینه عمیقی از آیت‌الله بهبهانی دردل داشتند.

شهادت

سرانجام چهار نفر از مجاهدین تندرو در هشتم رجب سال ۱۳۲۸ هجری قمری مصاصد با ۲۵ تیر سال ۱۳۸۸ شمسی به منزل آیت‌الله بهبهانی یورش بردند و این فقیه مبارز را به شهادت رساندند که در پی شهادت ایشان دو روز بازار بسته شد و بالاخره بعد از چهار سال پیکر مطهرش به نجف اشرف منتقل شد و در مقبره خانوادگی‌شان در صحن مطهر امام‌علی (ع) به خاک سپرده شد.

منابع:

۱- دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی

شهیدان راه فضیلت، عبدالحسین امینی، تهران، انتشارات روزبه

۲- زندگی سیاسی و اجتماعی سیدعبدالله بهبهانی، شهیرا بهبهانی، تهران، انتشارات امید فردا

رنجی که برده‌ایم راهی که در پیش است

گفت‌وگو با دکتر هوشنگ طالع -بخش دوم

مهدی غنی

– **بعضی‌ها نظرشان این است که کلاً ایرانی‌ها روحیه مسالمت‌آمیزی داشته‌اند، هیچ‌وقت به سرزمین دیگران چشم نداشته‌اند و به جایی تهاجم نبرده‌اند و بیشتر جنگ‌های ما جنگ‌های تاریخی بوده است.** آیا شما همین نظر را تایید می‌کنید؟

همین طور است. اگر هم به جایی رفتند با خودشان ویرانی و وحشت و خرابی نبرده‌اند. فرهنگ برده‌اند، آنجا را آباد کرده‌اند. برای مثال وقتی به یونان رفت‌اند تنها چیزی که خشیارشاه فرمان داد خراب کنند به‌تا بود. این داستان‌ها که درباره آکروپولیس درآوردند واقعیت ندارد. ایرانیان چنین کاری نکردند. اصلاً این کسر شأن انسان است که چیزی را خودش درست کند و به آن نیایش کند. در طول تاریخ ایران شما بت‌پرستی نمی‌بینید. آیزدان هستند که به نوعی وابسته به ماوراءالطبیعه هستند، ولی بت و سنگ و آجر نیستند. هر کجا رفتند همین را بردند. بابل را گشودند. واقعاً به فریاد آنها رسیدند. مردمانش را آزاد کردند. اگر به مصر رفتند دیدید که خدوشان را پادشاه مصر اعلام کردند، همه نیایشگاه‌های آنها را باز کردند. گاو آپیس که در نظر آنها بزرگ بود مرد. خشیارشاه دستور داد هزینه کردند و گاو آپیس دیگری پیدا کردند و معبد دیگری برای او درست کردند. کوروش می‌رود به معبد و نیایشگاه آنها نیایش می‌کند. در حالی که باور به آن خدای نداشت ولی برای اینکه نشان بدهد به آن ملت چقدر ارزش قائل است چنین می‌کند. نادر به هندوستان رفت و دوباره تاج را به محمدشاه بخشید. در حالی که می‌دانید امپراتوری هند را صفویان یاری کردند که بر آنجا حاکم شدند و وقتی هم برانداخته شدند دوباره حاکم و پابرجایشان کردند.

شاه‌عباس مجبور شد و به آنجا لشکر کشید. وقتی قلعه فروافتاد نگذاشت یک سرباز ایرانی برود داخل. گفت رقصان و دلقکان حرم وارد شوند و آنجا را بگیرند. تا نگویند سرباز ایرانی رفته آنجا را گرفته. دو تا کلید درست کرد، روی یکی نوشت ایران روی یکی نوشت قندهار و فرستاد برای امپراتور هند یعنی اینجا بخشی از ایران است. آنها در جریان فروافتادن اصفهان پول و اطلاعات و سرباز جنگی دادند وگرنه آنها که چنین توانی نداشتند این روز ایران تپوخته نیرومندی داشت. لشگر امروزی داشت. در زمان نادر، وقتی دوباره به قندهار تجاوز کردند بار اول یک سفیر فرستاد. آن سفیر را چهار پنج سال نگه داشتند. سفیر دوم را که فرستادن خبردار شدند که راه او را کشته‌اند. سفیر سوم را با گستاخی برگردانند. من امروز قضاوتم این است که باید درونش را به عنوان نایب‌السلطنه آنجا می‌گذاشت و امروز زبان فارسی گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین زبان جهان بود یعنی زبان اینترنت امروز به جای انگلیسی زبان فارسی بود. آن وقت هیچ قدرتی نمی‌توانست دولت ایران را از پا بیندازد. اما آنجا هم می‌بینیم که تاج را بر سر شاه انجام می‌گذارند و برمی‌گردد. فقط به گرفتن یک غرامت اندکی برای جبران هزینه عظیمی که از اصفهان تا دهلی حرکت کرده بودند پسند کرد.

– **به نظر شما در تاریخ تجزیه ایران کدام بخش برای ما مهم‌انگیز تر و در سر نوشت ما تاثیر گذار تر بوده است؟**
بدون تردید قفقاز آبادترین سرزمین ایران بود، دارای ثروت و درآمد بالایی بود، راه ارتباط به در دریای سیاه بود. می‌توانستیم به یک قدرت جهانی تبدیل شویم. بعد از فروافتادن آن است که دولت ایران فرو می‌افتد یعنی پشت دولت ایران می‌شکند.

مدیرمسوول محترم روزنامه شرق

سلام علیکم

با تشکر از توجه آن نشریه به بخشی از تاریخ حزب مؤتلفه اسلامی و درج دو مقاله در تاریخ‌های ۸ و ۹ تیرماه ۸۹، لطفاً دستور فرمایید توضیحات زیر برای تکمیل تاریخ انقلاب اسلامی جهت اطلاع خوانندگان محترم آن روزنامه درج گردد.
قبلاً از زحمات و همکاری‌های جنابعالی و همکاران گرامی تان کمال تشکر را دارم.

اقدام بخش جهاد مسلحانه مؤتلفه اسلامی در اجرای حکم شرعی بر حسنعلی منصور نخست‌وزیر فراماسونی و مزدور امریکایی و انگلیسی که عامل به تصویب رساندن لایحه تنگنن کاپیتولاسیون مستشاران نظامی آمریکا در ایران بود همواره مورد توجه همگان به ویژه فعالان سیاسی بود. و شاید باز هم باشد.

علل آن عبارتند از:

۱- مؤتلفه اسلامی با نظر تاییدی امام خمینی(ره) تاسیس شده است و ورود چنین تشکیلاتی به جهاد مسلحانه، بایستی نظر مساعد امام خمینی(ره) را همراه داشته باشد. این نظر مساعد برای تحلیل درباره امام(ره) و خط امام بسیار مهم است.
۲- مؤتلفه اسلامی متشکل از موسسان، مدیران و اعضای متعهد به مبانی اسلامی و مقید به احکام فقهی اسلام بوده‌اند. پس اقدام آنها بایستی دارای ضوابط شرعی و استحکام مبانی اجرای حکم بر منصور بوده باشد. این مبانی چه بوده و چرا شهید صادق امّانی که فردی بسیار متدین و متخلق به اخلاق الهی بوده و شهید عراقی که امام(ره) او را برادر و فرزند عزیز خود دانستند، در این اقدام مسوولان اصلی بوده‌اند؟
۳- از امام خمینی(ره) هیچ سند و مدرکی دال بر صدور حکم یا دستور ایشان در رابطه با مجازات حسنعلی منصور در دست نیست. بیانات شفاهی نیز مختلفند، در اسناد شهربانی و ساواک شاه هم گزارشی راجع به موافقت ایشان در اختیار نیست. آیا تشکیلی که صادقه‌ان در خدمت ولی امر مسلمین و ولی‌فقیه عادل زود آمده بود است در این اقدام خدوسران عمل کرده است یا نه؟

۴- در مورد فتاوی حضرت آیت‌الله‌العظمی میلّاتی دایر بر جواز کشته شدن شاه و منصور نقل قول‌های هست.

آیا تا چه اندازه اینها استحکام سندی دارند؟

۵- بالاخره این اقدام سرنوشت‌ساز توسط مؤتلفه اسلامی، آیا جواز شرعی برای مبارزه مسلحانه سایر گروه‌های مسلح در دوران انقلاب اسلامی را فراهم کرد یا نه؟ و این مجوز شرعی فقط در همان اقدام و برای جناح جهاد مسلحانه مؤتلفه اسلامی بود و پس؟ سوالات و تحلیل‌های دیگری هم هست که

تاریخ



و اجازه ندهیم رژیم حقوقی تازه‌بر در دریای مازندران بدون اگر آن کار را نکرده بود. در ۳۰ تیر او آدمی بود که بیمار بود، بستری بود، در اروپا عمل کرده بود، شاه او را گول زد. قوام آن زمان در پل رومی جایی که کاخ تابستانی وزارت خارج بود نشسته بود، از شهر هم خبر نداشت، گزارش‌هایی به او می‌دادند که آسوده بخواهید شهر در امن و امان است.

– **فرمایش شما در رابطه با حاکمیت است که ملت را اصل بدارند و قدر ملت را بدانند. شما فکر می‌کنید خود ملت و جامعه فرهنگی و مدنی ما چه درسی می‌تواند از گذشته بگیرد؟ به خصوص اینکه ما قومیت‌های مختلف داریم، خواسته‌ها و مطالبات مختلف داریم، در چنین منطقه‌ای چه راهکاری پیشنهاد می‌کنید؟**

دست‌اندرکاران ما چه در زمینه فرهنگ، چه سیاست، هر چه می‌توانند باید بیشتر مسائل ملی را برای نسل نوتر آشکار کنند. منافع ملی ما را به آنها بشناسند. اگر ارزش‌هایی که داریم، ذر‌های از دست برود، در آینده‌ای که می‌بینیم، دیگر بازگشت‌پذیر نیست. برای مثال بر پایه قراردادهایی که داریم، نمی‌از دریای مازندران در ید مالکیت ملت ایران است، منتها این روش‌هایی که در پیش گرفته شده، باعث شده امروز کار ما به اینجا کشیده است. البته ما تا چیزی را امضا نکنیم، هنوز هم ادعایمان در آنجا پابرجاست ولی ما خودمان نباید دست از حقوق ملی‌مان بشویم. خوشبختانه با این مسائل اخیر که چهره روس‌ها تا حدی معلوم شد، شاید مسوولان هم هوشیارتر شود

ماجرای

ترور حسنعلی منصور

موضوع را با مرحوم آیت‌الله میلّاتی در میان گذاشت و ایشان با صراحت کامل شاه و منصور را مهدور‌المال اعلام کردند و اجرای حکم از طرف مؤتلفه بر آنان را جایز شمردند. بخش جهاد مسلحانه مؤتلفه اسلامی در روز اول بهمن ۴۳ (یعنی ۷۷ روز پس از تبعید امام(ره)) این حکم الهی را بر حسنعلی منصور اجرا کرد و در نتیجه کاپیتولاسیون نظامی مستشاران آمریکا در ایران متوقف ماند، و پاسخ تبعید امام(ره) که جهت اجرای توطئه‌های آمریکا صورت گرفته بود به بهترین نحو گفته شد. دادستان بیدادگاه شاه از شهید امّانی پرسید: شما چرا منصور را زدید؟ شهید امّانی گفت: مرجع تقلید و مجتهد جامع‌الشرایط فرمودند که باید کبیره کرده است هر که فریاد نزنند. ما دیدیم باید فریادی برنیم که صدایش در کاخ سفید و کاخ انگلستان شنیده شود و این فریاد را از دهان اسلحه زدیم.

او از شهید عراقی پرسید مگر نمی‌دانستید که کشتن افراد در اسلام جرم است؟ و شهید عراقی گفت: در اسلام کسانی را که مفسد فی‌الارض باشند دستور داده است که بکشند و منصور مفسد فی‌الارض بود. بدیهی است در فضای فحقان مستبدانه رژیم شاه و مبارزه مخفی، امکان اینکه این‌گونه امور به صورت مکتوب درآید، نبود و نقل مکرر ماجرا از بیان کسانی که عامل یا ناظر در صحنه ماجرا بوده‌اند سندی تاریخی است و چون این مطلب در دوران امام خمینی(ره) و حاکمیت ایشان بارها و بارها در نشریات بیان شده، و صدا و سیما در خاطرات یاران امام(ره) مطرح شده است و هم‌ساله برای شهدای این حادثه به نام شهدای ۲۶ خرداد، (شهیدان امّانی، بخارایی، نیک‌نژاد و هرندی) و یاران شهید

سال پنجم ■ شماره ۱۰۱۱ *شرق* ^{روزانه}

گزارش نگاهي به «ایران باستان»– ۲۷ وصیت داریوش

امین معصومی



داریوش درباره پدیده «دروغ». داریوش در کتیبه مشهور بیستون خلاصه‌ای از آنچه در دوره حکومت او انجام شده برای آیندگان به ثبت رسانده است.

در این کتیبه ابتدا از شکست دادن بردیای دروغین صحبت به میان آمده است و پس از آن داریوش به قضیه جنگ‌های متعددی که برای فرونشاندن قیام‌های محلی که علیه دولت مرکزی گرفته می‌پردازد. اولین قیام علیه دولت مرکزی مربوط می‌شود به دو ایالت بابل و خوزستان. داریوش خود عازم بابل می‌شود و سپاهی را به سمت خوزستان می‌فرستد. هر دو سپاه به کامیابی می‌رسند. اما آن گونه که داریوش در کتیبه بیستون هم بر آن تاکید دارد، این اعتراضات تنها شورش‌های موجود در ممالک پهناور تحت نفوذ او نبودند و به گفته خود داریوش در زمانی که او مشغول آرام ساختن احوال بابل بوده، حداقل ۹ ایالت بزرگ و کوچک دیگر (حتی ایالت فارس) علیه حکومت مرکزی دست به شورش زدند

و داریوش در کتیبه بیستون به شرح دفع تک‌تک این شورش‌ها پرداخته است. شورش‌هایی که گاه حتی پس از شکست اولیه مجدداً با دور شدن سپاه داریوش از محل نزاع دوباره سر به شورش برمی‌داشتند به هر روی در چنین وضعیتی داریوش سکان حکومت را به دست گرفت که به قول خود: «از زمانی که شاه شدم، ۱۹ جنگ کردم. به فضل اهورمزد لشگرشان را در هم شکستم و از شاه را گرفتم». داریوش در پارگراف پایانی این کتیبه که حکم سعد اقتضار و بهروزی را برای او و حکومت تحت نظارتش دارد، به موضوع جالبی اشاره می‌کند. او در این قسمت به علت شورش ممالک مختلف علیه خود پرداخته است. او مدعی است: «همالکی که شوردیدند، دروغ آنها را شوراَند، زیرا آنها به مردم دروغ گفتند.» و حتی علت پیروزی خود بر آنان را هم همین دروغگویی رهبران شورش می‌داند، چرا که به سبب نراستی آنان «اهورمزد را اشخاص را به دست من [داریوش] داد» و به او این اجازه را داد تا «با آنها چنان که می‌خواستیم، رفتار کردم.» داریوش در انتهای این کتیبه توصیه‌ای را برای پادشاهان پس از خود دارد که به نوعی شایبیت تمام سخنان وی می‌تواند باشد: «ای آن که پس از این شاه خواهی بود، با تمام قوا از دروغ بپرهیز. اگر فکر کنی چه کنم تا ملت من سالم بماند، دروغگو را نابود کن.» داریوش اینچنین با قاطعیت حکم بر رد دروغ و بدعاقبتی دروغگویان صادر می‌کند و معتقد است شرط ابائاتی و سرفرازی مملکتی که او پس از جنگ‌های متوالی و سخت موفق به حفظ آن شده است، تنها در نابود ساختن هر گونه دروغ می‌گوید، هست، اما نکته جالبی که می‌تواند در شناخت شخصیت این شاه کشورمان ما را یاری برساند، در اینجاست که خود وی با «دروغ» به قدرت دست یافت.ا شرح ماجرا مربوط می‌شود به ماجرای که گروه هفت‌نفره‌ای که داریوش هم عضو آن بود تصمیم به کشتن بردیای دروغین می‌گیرند.اعضای این گروه برای نزدیک شدن به برדיا مجبور به داشتن نقشه و زدن تیرنگی بودند.

نقشه قتل را داریوش طراحی می‌کند که مورد تایید دوستانش نیز قرار می‌گیرد. او این نقشه را این‌گونه بیان می‌کند: «په‌پاسا چیزهایی که نمی‌توان گفت و باید با کردار نشان داد. چیزهایی هم هست که حین بیان روشن است، ولی از آن نتیجه‌ای به دست نمی‌آید. بلندیک که گذشتن از قهراولان (نگهبانان دربار بر دیو) مشکل نیست. اولاً از جهت مقام و رتبه ما، هیچ یک از قراولان جرات نخواهند کرد مانع از دخول ما نگردد.ثانیاً من بهانه بسیار مناسبی برای دخول دارم. من خواهم گفت که تازه از پارس آمدم و می‌خواهم خبری را از پدرم (ویشتاسب، در آن زمان از بزرگان خاندان پادشاهی محسوب می‌گردید و والی پارس بود) به شاه برسانم.» این نقشه بسیار عالی بود. اما یک مشکل بزرگ داشت و آن اینکه برای موفقیت آن داریوش و همراهانش باید دروغ بگویند. در تعلیم دوران کودکی پارسیان دروغ به شدت نفی می‌شد و از آن مهتر، داریوش شخصیتی بود که نسبت به دروغ بسیار حساسیت نشان می‌داد و چه پیش و چه پس از کسب قدرت بارها در نفی دروغگویی صحبت کرده است.

حال توجیهی که داریوش برای این دروغ مصلحتی که ناچار به گفتن آن شده است، دارد، جالب توجه می‌تواند باشد. او در توجیه این دروغ مصلحتی در جمع یاران هم‌قسمش می‌گوید: «[آنجایی که دروغ لازم است، باید دروغ گفت.» و این گونه صحبت‌هایش را ادامه می‌دهد: «دروغ گفتن دروغ و راست بگی است؛ بعضی دروغگویند تا با دروغ کسی را مطمئن کنند یا جلب اعتماد او را کرده نفعی ببرند. برخی راست گویند و مقصودشان باز این است که نفعی برند. بنابراین در هر دو مورد، مقصود یکی است و حال آنکه وسایل مختلف می‌باشد. اگر جلب منفعتی در کار نبود، راستگو به آسانی دروغگو و دروغگو به آسانی راستگو می‌شد.» این توجیهی است که هرودوت از قول داریوش

و برای توجیه دروغی که موجب شد او به قدرت برسد در تاریخ ثبت کرده است. حال پاسخ به این سوال که آیا منظور داریوش از دروغگویی که باید نابود شود تا مملکت حفظ شود، شامل کسی هم که در چنین مواقعی دروغ می‌گوید، می‌شود یا خیر، کمی دچار تفسیر و تشکیک خواهد شد!
❁ **ایران باستان**، حسن پیرنیا، انتشارات ثنوی، صفحات ۵۲۲ و ۵۴۸